

لغيم گرفته ام جرين دو ديوار گذر شده ام راه بيوا كه با كلب اجاره از حضرتان دكتر مريم و هدي هم
دادند بيم دگر خدای بزرگ باز هم باری نمود و بيدارشان نائل شد ۲ جرين ديوار كوی آسپه را هم
خدا هم نداشت .

دكتر ديوار ددم را كه روز بعد با دراست منام .

ديروز روز سيندم بهين ماه سال چهل و پنجم است ۷ بعد از ظهر همراه خانم مريم حسين دفتري در منزل آقای دکتر
علا حسين مصدق برای دوشين بار بيدار بيوا رستم . در نخيس در صدمه مرا نگاه خسته و بی هنگامی که نام من
را بشنيد برده شد با همه فرزندان در صحنه صحت را از فروات حيد با تکرار می کردند من خوش آمد گفتند
" خانم فزده صفا کردی ، خوش آمدی ، بچم همه با گذرگه " . دهن در تمام اين لحظات غمگين از اين بيوا را
بديار ضعيف تر از بارش می دیدم و مهربانتر از اينه محبت است نگاه من می کردم . عين دستور دارند بستم
حيد دقيقه ای در حيدان شده دهکته از حيدل " بده . . . بده . . . خانم ، خانم ، خانم " را
تکرار کردند . بيا بزرگن های مهندس احمد مصدق و خانم منصوره مصدق نیز در اجاق بودند . من در صحنه
بيوا در خواب بيدار می بودند بگفت اين التماس با ضعف را حيد با ۲۱ دماي مهندس احمد مصدق برود
و معايبت آخري را بوسيد را در بوم و اگر آن ذکر کردند .

برای من اين از دقایقی حيد حيدان بزرگ دانفت برای با ددم از بعد از فرزندان من سوال کردند
و دقت لغيم يك دفتر دارم پرسيدند : آيا فردي برادر دوست دارد ؟ دهن لغيم با آن از پنج سال زندگي
پرستو تقریباً سال دارم پرسيدند : آيا اين برودت دارد . گفتند خدا لعنتش کند .

بیشتر سوال کردند که آیا تاریخ دولتی را یکبار برید؟ من نظارت را از شما میگیرم و احمد خان هم گفته اند من
تعمیر که در حضور شما هم آری در اختیار افتاد میزند. خوردن من هم وقتی گفتیم که نظارت را از شما میگیرم این
از طرف ضعف فقط چند بار که آنرا تکرار کردند و نتوانستند تو صحنی بدهند و هنوز هم من نتوانستم نظارت را
از این سوال چه بدیده است؟

از کتابی که خانها سوال کردند گفتیم که آن را به این دلیل که در زمان زمانه اوست خود را خسته کرده است
نویس گفته است: به داده برسد؟ گفتیم بجز و چندیدیم

کمی بعد من صدق گفته آقا سلام میل دارید بیاوریم. امشب گفته اند چه میگوییم. من خودم. میل ندارم. بید

سوال کردند، خوب چه داریم؟ گفتیم که سوال کنیم و شما میگوییم خانم مسزده صدق کردند گفته است: بیاوریم

پوره خوب و هیچ دلیل زسی دارید؟ آنها در کتابها که است. بیشتر گفته اند: در خانم خودم خودم خودم خودم

دین گفتیم تا بنایت میل این کار را انجام میدهم. در حال من تمام شد و این رسید. شکر خود را از این بیاورند
و این بهترین و بهترین است. همان بهترین و بهترین است. من بود.

خانم، زنی که مدتی است در کنار آقا در احمد آقا، بر پوره وزارت از پرستی که کند و خوب شود از طرف دست بید

احسان کردند حق آقا دوست دارد. رستمانی برای جلوی رسیدن می آید و در خانم مسزده صدق آید در حال

خود قرار دادند در طرفی برای پوره رکنید. گفته من خودم زیاد است در این خانم خودم پانده دانوفت

من طرف پوره ام را به این من دارم. چندیدند و از دست دخترشان کردم کردند لغت افزون

خانم مسزده صدق بر آقا در این رسد از آنست که آقا فرستادن نیاید و دخترشان را وضع دادند که این از حال

در روی دست که خود را دست که گفتی نمی شود. بیشتر گفته خدا اقبال الکمال را بیاورید و در حال

دختم سفزه که پوره سبب دخیل برایش کرده اند و آقا بهیچ آنرا نذرند و سفزه کردند که برای منم نذرند
نذرت بخورند است رسید آقا استه که بودی را که برای شکیلی در دل بود حرکتی در آن با بدی فرزند
خوردند. در آن شبی به زینت و هنگام باز کردن در آن خانه می کردند و این نشان در دست بود درنا صید
نگ بود در آن ظاهر این دردم درم زیاد روی گونه آ بود بطور آن که در اولین دلم که دیدم دست
کردم و شبی خوابی اشک بودم را گریه می که بهار دختر دپه آقا تا راحت شوند.

آقا قرص را به دست خوردند و منم شکر فرزند است بودم دست می خوردند گفتند تا منم فرود است که دارم
معه دو باره برایش بریز. من نفی تشکر می کردم. گفتند ز سببی حرف زن گرسنه می ترانه ای که در دست
خانه در صورتی که کل آب آورد و یک کاسه ملاس سرخ زد و آقا در آن شب که خانم و دخترش
سینه در سینه را کوتاه کردند تا آقا ده فراسه در شوند خانم مریم سینه زخمی کرد تا هم آقا را
ترک کنم. من از آقا ده فراسه تا دو باره بریدارم درم گفتند: به بدی باغ به او که من بهی

بهی... من که خیال در بهی من بودم که آقا در می کردم سینه اش را سوسم روی بدن ضعیف شده از بهار
را استقام کنم. برایش از خدا آرزوی سلامت کردم آقا هم گفتند: من چه رسم آرزوی منم
دلم دمی رسم فروری... خیزی دیگر هم دخیلش دارد (هم گفت دارم فروری) و شرا گفتند
رسم دارم فروری را هم شرفم بخود خدا فراموشم در موقع اورا نمی فرود آوردم. خدا شد داد و حوس
لقیر شرا سلامت و موفق به بار در دخیلش ز بریم به غزیه دست که نفییم. من در هم فرود گریه

داز آنجا بهی که دیدم. دخیل تا بهی هندس صدق دختم سفزه صدق دختم دگر نذر کنن فان صدق
خدا فطر که کردم صدای ناله بلند بر آسندره شد که دختم سفزه صدق به افضل احوال در بهی
دخیل از آنجا که دیدم ساعت هفت بعد از ظهر بود در راه دیدم نهان آقا می در احوال دیدم در حیط
و رسیدند و سلام کردند.